

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

فرستنده: بابک آزاد

۱۵ فیروزی ۲۰۱۳

## گفت و گو با یکی از اعضای کمیته ناروی "ایران تریبونال"

### در رابطه با مشاهدات و تجربیاتش از این پروژه!

**پیام فدایی:** با تشکر از این که به دعوت ما برای این گفت و گو پاسخ مثبت دادید. قبل از هر سؤالی لطفاً خودتان را هر طور که صلاح می دانید معرفی کنید.

**پاسخ:** با تشکر از این که این فرصت را به من دادید که با پویندگان انقلاب به خصوص نسل جوان کمونیست ایران گفت و گویی داشته باشم. من لیلا هستم از زندانیان دهه ۶۰ همچنین عضوی از خانواده جانبازان قتل عام ۶۷ به دست رژیم وابسته جمهوری اسلامی حافظ نظام سرمایه داری حاکم.

**سؤال:** بگذارید این گفت و گو را با این سؤال شروع کنیم که تا جایی که ما می دانیم شما از اعضای کمیته محلی تریبونال در ناروی بوده اید، جزء آن بخش که بعداً از آنها جدا شدند. شما چگونه و در چه زمانی با پروژه تریبونال آشنا شدید؟ و در ابتداء تصور و چشم اندازتان از این برنامه چه بود؟

**پاسخ:** در سال ۲۰۰۹ با این پروژه آشنا شدم. آن زمان از ایران خارج شده بودم اما هنوز به اروپا نیامده بودم. اما به طور رسمی در فیروزی ۲۰۱۲ با ایران تریبونال همکاری را شروع کرده ام در این تاریخ به اتفاق چند تن از دوستان و رفقای که از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و خانواده جان باختگان آن دهه بودند گرد هم آمدم و کمیته کاری ایران تریبونال واحد ناروی را تشکیل داده و شروع به کار کردیم. ذکر یک نکته را در اینجا ضروری می دانم، خلاف ادعای مسئول این پروژه که مدعی است خانواده ها و زندانیان به طور "خودجوشی" گرد هم آمده و این کارزار را راه اندازی نموده اند، باید بگویم که این افراد که تعدادشان از انگلستان دست هم فراتر نمی رود، با شناسایی یک نفر در هر کشور، سعی نمودند از طریق این فرد به شناسایی خانواده ها و زندانیان سیاسی اقدام کنند و سپس آنها را به شرکت در کارزاری که می رود تا جمهوری اسلامی را به جرم جنایت علیه بشریت محکوم کند، دعوت نمایند. این واقعیتی است و اتفاقی است که عملاً روی داده و در همه جا به همین صورت اقدام شده است. اما در مورد تصور و چشم انداز من از این برنامه لازم است تأکید کنم که من به حکم وظیفه تاریخی که نسبت به هم نسلان و هم بندیان در خود احساس می کنم، از هر حرکت عادلانه و حق طلبانه ای که در جهت روشن شدن حقایق پشت پرده آن قتل عام سبعانه صورت گیرد حمایت و تا آنجا که بتوانم با آن همراه و هم گام می شوم. به عنوان عضوی از کمیته ناروی همانگونه که در اطلاعیه هایمان اعلام داشته ایم با علم به این که با شرکت در این پروژه و شهادت دادن در مورد شکنجه های بدنی و روحی خود و دوستان و رفقای در دهه ۶۰ و به خصوص شهادت در مورد اعدام دسته جمعی هزاران نفر از انقلابیون

و به خصوص کمونیست‌ها در قتل عام ۶۷ بخشی از ناگفته‌های آن جنایت توسط کلیت نظام جمهوری اسلامی بر ملا می شود، به آن پیوستم. تا امکان یابم از ته دل و از تریبون این جریان فریاد بزنم که تمامی آن شکنجه‌ها و اعدام‌ها از طرف کلیه جناح‌های جمهوری اسلامی تأیید و به مرحله اجراء گذاشته شد. بیشتر از آن، فکر می‌کردم که می‌توانم از ایران تریبونال به عنوان بلندگویی برای طرح تنبانی تمام دول غربی نظام امپریالیستی و دولتهای مرتجع دست‌نشانده آن نظام در سراسر جهان و به خصوص در منطقه خاورمیانه با جمهوری اسلامی در تأیید اعدام کمونیست‌های ایران، استفاده کنم. در شرایطی که همه قرائن و فاکت‌ها نشان می‌داد که جمهوری اسلامی یکی از نتایج جلسه گوادالپ بود که با تعویض شاه این سگ زنجیری امپریالیسم و سپردن قدرت به دار و دسته خمینی جنایتکار در ایران، تلاش نمود جهت حفظ منافع امپریالیست‌ها، انقلاب و آزادیخواهان را به این وسیله سرکوب کند. در چنین شرایطی مگر می‌توانستیم به عنوان شاهد ایران تریبونال بر مسند صندلی شهادت بنشینیم و پروسه تاریخی بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی را به فراموشی بسپاریم؟ مگر می‌توانستیم بر مسند چنان صندلی بنشینیم و خود را از روند تاریخی انقلابات جهانی پرولتاریا و زحمتکش‌ها جدا سازیم و با دیدی ناسیونالیستی، تقلیل‌گرایانه و محدود، راجع به شکنجه، تجاوز جنسی و جنایتی که بر شخص "خود من" اتفاق افتاد سخن بگویم و توصیه‌های ارتجاعی پیام‌آوان را برای "تخلیه روانی" به پیش ببرم؟ مگر می‌شد آرمان و خواست رفقاء و دوستان جانب‌باخته را به عنوان شاهد فراموش کنیم؟ مگر می‌شد به عنوان شاهد به دادگاه رفت و از مقاومت و پایداری تا آخرین نفس یک نسل انقلابی کمونیست که در زندان بیش از پیش به ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم به عنوان ضرورت اساسی جامعه در رسیدن به آزادی رسیده بود سخن نگفت و از آن صرف نظر کرد؟ دل مشغولی من بعد از پرکردن اظهارنامه حقوقی، این موارد بود که بر شمردم. همانگونه که در اطلاعیه شماره ۲ کمیته کاری ایران تریبونال واحد ناروی به تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۲ اعلام نمودیم، ایده طرح اولیه برای شکل‌گیری و تشکیل کارزار بین‌المللی ایران تریبونال در محکوم کردن دهه ۶۰ توسط جمهوری اسلامی، در ابتدای راه به لحاظ سیاسی یک پروژه سالم و مترقی بود. اما واقعیت این است که تفکر غالب بر سیاست‌های ایران تریبونال تلاش داشت با نادیده انگاشتن انگیزه‌های سیاسی دادخواهی خانواده‌های جان‌باختگان و جان‌بدر بردگان و سمت و سو دادن آن به طرف اهداف نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، دادخواهی را در چهارچوب "حقوق بشری" و "عدالت انتقالی" طبق نظریه نظریه‌پردازان بورژوازی امپریالیستی به پیش ببرد و همانگونه که شاهد بودیم همین کار را هم کردند.

**سوال:** در فاصله ای که با این مجموعه همکاری می‌کردید عملاً چه کمک‌هایی جهت پیشرفت کارهای این پروژه و چه نقش و موقعیتی در این رابطه داشتید؟

**پاسخ:** من یکی از اعضای کمیته کاری واحد ناروی بودم، غیر از کارهای عمومی که به طور جمعی انجام می‌دادیم - که در این مورد توضیحات لازم را خواهم داد - من از طرف کمیته مسؤول تماس با رسانه‌ها، به خصوص آنهایی که رو به داخل بودند، بودم. اولین گام عملی کمیته ناروی، شرکت در مراسم سالروز تأسیس و بنیانگذاری "کومله" سازمان کردستان حزب کمونیست ایران بود. در این مراسم اطلاعیه‌ای برای شناساندن و درخواست کمک مالی توسط خود من خوانده شد. اما کمک مالی جمع‌آوری نشد. بسیاری از شرکت‌کنندگان در آن مراسم برای نخستین بار بود که اسم ایران تریبونال را می‌شنیدند. پس از خواندن اطلاعیه از طرف دوستان و رفقایم در کمیته، مورد اعتراض و انتقاد واقع شدم که اطلاعیه "سیاسی و خطی" بود. دلیل دوستان من این بود که چرا در پایان اطلاعیه شعار "مرگ بر امپریالیسم" را داده‌ام. در اینجا لازم می‌دانم تا تأکید کنم که دلیل اصلی این امر، تبلیغات کمیته بین‌المللی و یگانه مسؤول آن که در ضمن مسؤولیت کل کارزار را هم بر عهده داشت، بود که همواره جهت پیشبرد خط نادرست خود

چنین تبلیغ می کرد که به دلیل وجود گرایشها و جریانهای غیرکمونیست در صفوف اعدام شدگان دهه ۶۰، نباید از شعارهای "تفرقه افکنانه" استفاده شود و دوستان و رفقای من در کمیته ناروی هم واقعاً از سر تعهدی که در خود نسبت به جان باختگان احساس می کردند و دلسوزانه به همکاری با کارزار روی آورده بودند نمی خواستند هیچ خللی به این کارزار وارد شود.

در مراسم هشت مارچ و اول ماه مه که در اسلو برگزار شد، با شرکت فعال سعی کردیم به جمع آوری کمک مالی بپردازیم. در هر دوی این مراسم ها با فروش قهوه، سوپ، چای و ساندویچ، نهایت سعی و تلاشمان را کردیم. و در هر دو مورد موفق شدیم مقداری کمک جمع آوری کنیم. البته این تلاشها جدا از کمک های خود اعضای کمیته بود برای مثال یکی از اعضای کمیته که خواهر چهار جان باخته در دهه ۶۰ بود از جیب خود کمک قابل ملاحظه ای به کارزار نمود.

اما در مورد مسئولیت شخصی خودم؛ همانطور که گفتم من مسئول تماس با رسانه ها بودم یک مصاحبه با تلویزیون رهایی زنان انجام دادم که تا این تاریخ هنوز هم در تارنمای ایران تریبونال وجود دارد. یک مصاحبه دیگر هم با تلویزیون برابری انجام دادم که ایران تریبونال از درج آن در تارنما خودداری کرد و دلایلش را هم بعدها مسئول ایران تریبونال، که در ارتباط با "از ما بهتران" بود در یکی از جلسات پالتاکی اعلام کرد و گفت از این به بعد هیچ کس "حق" ندارد بدون اطلاع قبلی با هیچ رسانه ای گفت و گو کند. این مطلب را بعد از برگزاری مرحله اول اعلام داشت. من در اینجا گفته خود بابک عماد را عیناً نقل می کنم: "اگر کسی می خواهد با رسانه ای صحبت کند، فقط درخواست کمک مالی نماید! نه مثل آن خانمی که از ناروی همه اش امپریالیست، امپریالیست می کرد. نیازی به گفتن این مطالب ما نداریم." فکر می کنم که بهتر است قضاوت را به خواننده عزیز واگذارم.

### **سؤال: چرا و در چه زمانی شما از این پروژه جدا شدید؟**

**پاسخ:** در اوائل سپتمبر به دنبال مجادلاتی که در درون کارزار در رابطه با برنامه ها و روشهایش پیش آمد و من بعداً آنها را بیشتر توضیح خواهم داد به طور رسمی جدا شده و به عنوان اکثریت، کمیته ناروی را منحل اعلام کردیم. دلایل جدائی مان را در اطلاعیه شماره ۱ خیلی صریح و روشن اعلام کردیم. که فکر می کنم بهتر است گوشه ای از آن را در اینجا نقل کنم. در آن اطلاعیه آمده است که در پی آشکار شدن ماهیت ایران تریبونال به دلیل وجود مهره ها و عناصر وابسته به سرمایه مالی امپریالیستی و به خصوص با ورود پیام اخوان به این جریان که وابستگی اش به مراکز و نهاد های امپریالیستی غیر قابل کتمان است، کارزار مزبور دچار تحول کیفی گشت و این پروژه به سوی منافع و اهداف نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی هدایت شد. به این ترتیب هدایت و کانالیزه کردن این دادخواهی و سمت و سو دادن آن به یک امر حقوقی صرف و استفاده ابزاری از خون جان باختگان، به آشکاری در مقابل دید همگان قرار گرفت و بر عدم شفافیت و سکتاریسم حاکم بر این حرکت افزود. بنابراین ما که با انتظارات دیگری به این جریان پیوسته بودیم با توجه به مجموعه دلایل توضیح داده شده از این پروژه جدا شدن خود را اعلام می کنیم. چرا که ما خاطره مقاومت و شکست ناپذیری زندانیان سیاسی دهه ۶۰، جنایت و کشتار بیرحمانه و سیستماتیک جمهوری اسلامی پشت درهای بسته بازداشتگاه ها، زندانها و سکوت و همراهی امپریالیستها به ویژه در تابستان ۶۷ را "نه فراموش می کنیم و نه می توانیم ببخشیم" و از آنجائی که ایران تریبونال خود را "دموکراتیک" و "مستقل" و دادخواه خون این جان باختگان معرفی می کرد تصور ما این بود که با پیوستن به این کارزار می توانیم در افشای جنایت جمهوری اسلامی در سطح بین المللی و انعکاس و تأثیر آن بر افکار عمومی جهان، توده های محروم و زحمتکش ایران و به خصوص

خانواده‌های داغدار جان باختگان، گاهی هر چند کوچک برداشته و به منظور پیشبرد این هدف در شناساندن ایران تریبونال، جمع‌آوری کمک‌های مالی در این فاصله پیگیرانه تلاشی نمودیم.

**سؤال:** آیا در این فاصله و در جریان برنامه‌های جمعیتی که برای سازماندهی این پروژه داشتید هیچ نشانه‌ای از آنچه بعداً عملاً رخ داد و باعث جدائی شما شد مشاهده کردید؟

**پاسخ:** مطمئناً تغییراتی که در جریان حرکت این پروژه به وجود آمدند ناگهانی و یک باره نبودند، اما از همان اوایل کار مشترک ما با گردانندگان پروژه نشانه‌هایی وجود داشت که این یک حرکت شفاف و دموکراتیک نیست. اساس کارها و تصمیم‌ها به طور فردی و از طرف مسؤول این پروژه گرفته می‌شد در حالی که زحمت کارها بر روی دوش یک مجموعه وسیع قرار داشت. از طرف دیگر یکی از نکات مهم برای خود من این بود که در جریان حرکت معلوم شد که برای گردانندگان ایران تریبونال خانواده‌های جان باختگان و خود جان به دربرندگان قتل عام دهه ۶۰ نقش ابزاری دارند. برای شما یک مثال ذکر می‌کنم. در زمانی که ما کمیته را تشکیل دادیم و شروع به کار نمودیم، اوج کار و فعالیت کارزار بود. یعنی درست در فاصله زمانی جنوری ۲۰۱۲ تا اپریل ۲۰۱۲. تمام تلاشها روی این مسأله متمرکز شده بود. از بالا به بابک اعلام شده بود به صد شاهد در دادگاه نیاز داریم، و او بر سر خودش می‌زد و هی فشار می‌آورد؛ "شاهد"، به "شاهد احتیاج داریم". تمام هم و غم و توان کمیته‌های کاری در جهت پیدا کردن جان بدر بردگان و یافتن خانواده‌های جان باختگان بود. نه جان بدر بردگان و نه خانواده‌ها هیچ گونه نقش دیگری در این کارزار غیر از آن که پس از کشف شدن، اظهار نامه حقوقی پر و ارسال نموده و به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شدند، را نداشتند. به همین دلیل و با توجه به عدم شفافیت در روابط درونی مواردی که مثل جلسه لندن انسان را تکان دهد، کمتر دیده می‌شد.

**سؤال:** شما به عنوان یکی از اعضای کمیته تریبونال در ناروی از زمان جدائی از این برنامه تا کنون سه اطلاعیه منتشر کرده اید به طور خلاصه برای خوانندگان ما توضیح دهید که چرا این اطلاعیه‌ها را دادید و در آنها بر روی چه مسائلی انگشت گذاشته شده است؟

**پاسخ:** به ایران تریبونال پیوستیم چرا که خود را دموکراتیک و مستقل و دادخواه خون جان باختگان معرفی می‌کرد. اما آنچه در عمل مشاهده نمودیم دقیقاً عکس آن چیزی بود که ادعایش را می‌کرد. پیام اخوان مسؤول تیم دادستانی، مؤسس "سازمان اسناد حقوق بشر" می‌باشد که پروژه‌ای امپریالیستی است و نمی‌تواند عملاً گامی خلاف منافع و اهداف امپریالیستها که تأمین کننده هزینه‌های مالی آن می‌باشند، بردارد. وجود و حضور اعضای تیم دادستانی اخوان و امثالهم و کمیسیون "حقیقت یاب" که جملگی در وابستگی‌هایشان به سازمانها و نهادهای مالی امپریالیستها هیچ شکی باقی نگذاشته‌اند و با اهداف خاصی این پروژه را دنبال می‌کنند، برای هر شخص واقعاً حقیقت جوئی یک معیار غیر قابل چشم پوشی در اثبات واقعیت فوق می‌باشد. برای نمونه به این حرف اخوان دقت کنید تا اهداف آنها را بهتر دریابید. در "مصاحبه اختصاصی عرصه سوم" با وی می‌گوید: "ما برای کسانی که جان سالم از آن جنایت بدر برده‌اند این امکان را فراهم آورده‌ایم که داستانهایشان را پشت تربیونهای بین المللی بگویند." ببینید مسأله دادگاهی کردن جمهوری اسلامی به دلیل جنایاتش صرفاً به چه و آنهم به چه قیمتی تبدیل شده است.

از سوی دیگر مصوبه دیوان ایران تریبونال نشان داد هدف اصلی آنها نه حقیقت یابی زوایای پنهان کشتار و قتل عام و نه بازخوانی پرونده زندانیان سیاسی و قتل عام آنها بلکه استفاده ابزاری از خانواده‌های جان باختگان و زندانیان سیاسی جان بدر برده از قتل عام ۶۷ می‌باشد. جریانی که خود را دموکراتیک معرفی می‌کرد در عمل نشان داد و به جرأت

می توان گفت از ماهیتی ضد دموکراتیک برخوردار بود. بابک عماد مسؤول گروه بین المللی این کارزار به طور خودسرانه تمام کارها را به تنهایی پیش می برد و به هیچ کس هم پاسخگو نبود. جلسات مجمع عمومی با سخنان او شروع و با جمعبندی و گزارش او خاتمه می یافت. حتی به همان تعداد افرادی هم که در اطراف وی قرار داشتند مسؤولیت مهمی داده نمی شد. و آنها ظاهراً غیر از آدمین در اتاق پالتاک بودن و یا مصاحبه با این یا آن رسانه و کارهای این چینی، دیگر مسؤولیتی نداشتند. در یکی از این سه اطلاعیه ما به توضیح مسائل مالی ایران تریبونال نیز پرداخته ایم. چرا که بعد از پایان مرحله اول دادگاه، مسؤولین تریبونال تحت فشار بسیار مجبور به انتشار گزارش مالی شدند. اما این گزارش پر از ابهام بود که نتوانست هیچ کس را قانع کند. با توجه به این که یکی از فعالیتهای ما جمع آوری کمک مالی بود و ما در کمیته های کاری که بودیم برای گرفتن و جمع آوری کمکهای مالی اقدام می کردیم، خودمان شاهد بودیم که با این فعالیتهای نمی توانستیم و موفق نمی شدیم که کمک قابل توجهی جمع کنیم. نه از فروش آنچه که تهیه دیده بودیم و نه از طریق تبلیغات مجزا، هیچ کمک مالی مشکل حل کنی جمع آوری نمی شد به همین دلیل جهت روشن شدن ابهامات گزارش مالی آنها، اقدام به صدور این اطلاعیه کردیم. در این رابطه ما در اطلاعیه شماره ۳ خود بر اساس احساس مسؤولیت اخلاقی و تاریخی و سیاسی مان، توضیحات لازم را منتشر کردیم و از خوانندگانی که تا به امروز موفق نشدند می خواهیم یک بار دیگر این اطلاعیه را بخوانند. توصیه من برای خواندن مجدد این اطلاعیه به این دلیل می باشد که می توانند به عنوان مشتم نمونه خروار است، حد گرفتن کمک مالی از مردم و ادعای بی اساس مجریان و دنباله روان پیام اخوان ها را بهتر شناخته و فریب دروغ و ریاکاری هایشان را نخورند.

**سوال:** می دانید که پس از برگزاری برنامه تریبونال در لندن و سپس در لاهه مسائلی آشکار گشت که تعجب همگان را برانگیخت و به شناخت ماهیت واقعی دست اندرکاران این پروژه خیلی کمک نمود. مثلاً شرکت بعضی از افراد شناخته شده در دم و دستگاه نیروهای امپریالیستی نظیر پیام اخوان، جفری نایس، جان کوپر وابسته به حزب دست راستی محافظه کار انگلیس و غیره، یا در خواست از کشورهای اسلامی برای تحقیق در باره نقض حقوق بشر در ایران؛ کشورهایی که خودشان دستا نشان تا مرفق به خون آزادیخواهان آلوده است. آیا در زمان تدارک این برنامه به چنین مسائلی اشاره شده بود؟

**پاسخ:** از خلال پاسخهای من به سؤالهای قبلی می توان به سامان درونی این کارزار پی برد. واقعیت این است که در ایران تریبونال نه سازماندهی و نه برنامه ریزی از پائین صورت گرفته، هر چه بوده از بالا تصمیم گرفته می شد. و به همین دلیل هم به علت عدم کنترل جدی از پائین، این پروژه خیلی زود بازیچه دست کسانی شد که شما نام بردید. پس از برگزاری مرحله اول و زمانی که موریس کاپیتورن پرونده دادخواهی عزیزان ما را به صورت بابک عماد مسؤول این برنامه که قبلاً در باره اش توضیح داده ام پرت می کند و می گوید "بروید هر کاری می توانید بکنید!" درست است که در آن زمان دیگر یابوی ایران تریبونال از پل گذشته بود اما این فرصت دست داده بود که با سلب صلاحیت از کمیسیون حقیقت یاب به این حقارت تن ندهند؛ متأسفانه آنها از فرصت استفاده نکرده و با تسلیم شدن در مقابل خواستهای جان کوپر ها و اخوان ها و با اطاعت کورکورانه به لاهه رفته و اجازه دادند پرونده یک دهه خونین از خون بهترین و پاکبختترین فرزندان ما به این شکل خفت بار در پوشه گذاشته شده و ابتداء برای عامل اول و اصلی این جنایت جمهوری اسلامی و سپس به کشورهای همکار اسلامی برای "حقیقت یابی" فرستاده شود. واقعیتی که نشان داد دست اندرکاران این جریان نه جاهل و نه نادان بلکه ریاکاران سیاسی می باشند.

مشاهده سیر رویداد ها نشان می دهد که ایران تریبونال محصول فکری جان کوپر و همین افرادی که شما بر شمردید می باشد. این روزها ما شاهدیم که همین افراد و نزدیکان و همفکران شان دست اندر کار راه اندازی پروژه هایی مشابه

برای حلبچه و جنایتی که در سالهای پایانی جنگ ایران و عراق افتاد، می باشند و پیشاپیش هم اعلام نموده‌اند که احتمال این که بتوانیم بدانیم صدام سلاح کیمیائی و گازهای اعصاب را از چه طریق و چه کشورهایی خریداری نموده بسیار کم است. اما با این همه اعلام می کنند که کشوری را که احتمال می دهند سلاح کیمیائی در اختیار صدام قرار داده باشد، شوروی سابق می باشد و نه مثلاً آلمان و آمریکا. و یا پروژه دیگری در رابطه با جنایاتی که رژیم فاشیست و وابسته ترکیه در حق مردم تحت ستم کرد، طی سالیان دراز روا داشته را دقیقاً به همین سبک و سیاق ایران تریبونال می خواهند به قول خودشان حل و فصل نمایند. اینها همه پروژه‌های ساخته امپریالیستها برای پوشاندن دستان به خون آلوده خودشان در پی این جنایت هاست. اما امروز دیگر دستشان برای همه رو شده است و رسوا تر از آنند که بتوانند مردم آگاه را بفریبند.

**سؤال:** به دنبال انتقاداتی که در سطح جنبش به این پروژه شد ما شاهد هتاک‌ها و فحاشی‌های زنده طرفداران این پروژه علیه منتقدان بوده ایم. آنها به جای پاسخ به پرسشها و انتقادات طرح شده، منتقدان را از جمله به همگامی با جمهوری اسلامی متهم می کنند و به این وسیله از پاسخ فرار می کنند، بدون شک این روش نمی تواند در مناسبات درونی این حرکت منعکس نشده باشد. آیا در زمانی که شما با این پروژه همکاری می کردید با جلوه‌هایی از این بی ظرفیتی در شنیدن انتقاد و تحمل منتقدان مواجه شده بودید؟

**پاسخ:** سؤال خیلی خوبی است و در آن به واقعیتی اشاره می شود که هر کس با این کارزار از درون آشنا باشد حتماً نمونه‌هایی از این بی ظرفیتی را می تواند به خاطر آورده و گوشزد کند. بگذارید چند نمونه ذکر کنم که خود شاهد بوده‌ام:

قرار بود من به عنوان شاهد در مرحله اول دادگاه حاضر شوم. اما چون برای سفر مشکل ویزا داشتم تا زمانی که دعوتنامه برایم فرستادند و من تقاضای ویزا کردم مدت زمانی به طول انجامید. بنابراین نتوانستم برای روز هفدهم "یک روز قبل از برگزاری مرحله اول" به لندن سفر کنم. تلفونی از ناروی اطلاع دادم که من به محض حاضر شدن ویزا برای ادای شهادت خواهم آمد. روز چهارشنبه سومین روز دادگاه ویزایم به دستم رسید؛ برای بلیط مجدد اقدام کردم و حاضر شده به فرودگاه رفتم. در فرودگاه با مسؤول برنامه تماس گرفتم و اطلاع دادم که من دارم می‌آیم. در جوابم گفت: "نه. نه. نیائید!". و در جواب چرائی من، اطلاع داد که من شما را از لیست شاهدین حذف کرده‌ام و دیگر نیازی به آمدنتان نیست. پس از نزدیک به یک ساعت مجادله به من آدرس داد و گفت می توانید بیائید اما فقط برای دیدن، نه برای ادای شهادت. پس از پایان دادگاه، وقتی از لندن برگشت من مجدداً با او تماس گرفتم و دلیل حذف را پرسیدم این بار گفت من این کار را نکرده‌ام بلکه مسؤولین دادگاه این کار را کرده‌اند و من نمی توانم دیگر کاری کنم. اما اگر مادرتان هست می تواند برای شهادت در مرحله دوم او را ببریم!

مورد دوم: درست یک هفته یا ده روز مانده به برگزاری مرحله اول که در لندن برگزار می شد من از مسؤول کمیته کشوری ناروی پرسیدم که آیا مشخص شده کدام رسانه باید و یا قرار است دادگاه را پوشش خبری دهد؟ همین پرسش را مسؤول کمیته کشوری از مسؤول کارزار می کند، و او چنین پاسخ می دهد: "ما با صدای آمریکا، بی بی سی، و چند رسانه دیگر تماس گرفته‌ایم ولی تا این لحظه هیچ کدام به ما جواب نداده‌اند و هنوز نمی دانم کدام رسانه قرار است دادگاه را پوشش دهد."

در حالی که وقتی که جلسه دادگاه را از طریق اینترنت پیگیری می کردم، همچنان که منتظر دقایق پایانی بودم مشاهده نمودم که شخصی که کنار اسمش مدیر اجرایی ایران تریبونال نوشته شده بود بر صفحه مانیتور ظاهر شد. که وقتی که بیشتر دقت کردم دیدم برای شهرزاد نیوز از دادگاه گزارش تهیه نموده. حالا با توجه به این که در جواب کمیته ما گفته

بودند که تا کنون هیچ رسانه‌ای قرار نیست دادگاه را پوشش خبری دهد و در عمل شهرزاد نیوز را در صحنه می بینیم متوجه می شویم که صداقتی در کار نبوده است و اطلاع رسانی شفاف انجام نمی شده است. به هر حال قضاوت با خواننده است که چرا در جواب سوال افرادی مثل من این چنین جواب می دادند و در عمل طور دیگری برنامه ریزی کرده بودند! داستان شهرزاد نیوز هم که کسی نیست که نداند که با بودجه اختصاصی دولت هالند راه اندازی شده است. مورد سوم: تا یک روز قبل از برگزاری مرحله اول دادگاه هیچ اسمی از موريس کاپيتورن در میان نبود. روز موعود فرا رسید. در ۲۰۱۲/۶/۱۸ برای جلسه نخست دادگاه یک ساعت زودتر از شروع، من به انتظار نشسته بودم. در همان لحظات اول شروع بر صفحه مانیتور، اسم موريس کاپيتورن برای تبلیغ حضور نامبارکش به نمایش درآمد. من موريس کاپيتورن را از سال ۱۳۷۵ خورشیدی که به عنوان مسؤول کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، برای بررسی وضعیت حقوق بشر به دعوت جمهوری اسلامی به ایران آمده بود می شناختم و به درستی به یاد داشتم که گزارشی به نفع جمهوری اسلامی و با ادعای وضعیت رو به بهبود حقوق بشر در ایران در ۵۰ صفحه منتشر کرده بود. برای این که بیشتر مطمئن شوم به سراغ نشریه "پیام فدائی" شماره ۹ که گزارش موريس کاپيتورن را مورد نقد قرار داده بود رفته و گزارش را دوباره مرور کردم. خوانندگان می توانند پیام فدائی شماره ۹ را در سایت سیاهکل مشاهده کنند. این که با دیدن کاپيتورن چه حالی به من دست داد قابل وصف نیست. درست در آن زمان بود که بیشتر از هر زمان دیگری پی بردم در چه مسیر نادرست و انحرافی پا گذاشته‌ام. بعد از اطلاع از حضور موريس کاپيتورن در این دادگاه در زمان استراحت بین جلسه صبح و بعد از ظهر روز ۱۸ جون (همان روز اول) فوراً با دوستی که از ناروی در دادگاه حضور داشت تماس گرفته و به او گفتم این موريس کاپيتورن از کجا آمد، در جوابم گفت من نمی دانم. جهت اطلاعش در مورد کاپيتورن مسائل لازم را گفتم و از او خواستم که در زمان شهادت از کاپيتورن بپرسد که شما آیا همان کاپيتورنی هستيد که در سال ۱۳۷۵ به ایران آمديد؟ و بگويد که اين دادخواهی ما سرنوشت همان گزارش ۵۰ صفحه‌ای شما را پيدا نکند! از او خواستم از بابک بپرسد و به او از قول من بگويد که چرا به ما نگفتيد اين شخص در کمیسیون حقيقت ياب حضور دارد؟ بابک در جواب این خانم گفته بود این کاپيتورن آن کاپيتورن نیست. دوباره من تماس گرفتم و گفتم دوست عزيز، حتماً این مسأله را روشن کن. وظیفه توست که این کار را انجام دهی. در فردای آن روز یعنی ۱۹ جون مجدداً تماس گرفتم و این بار به من گفت مسؤول برنامه می گوید که گزارشی را که شما مدعی هستيد، کاپيتورن تهیه نکرده و کسی دیگری تهیه کرده است. پرسیدنی است که آیا شخصی که خود را به خانواده جان باختگان، چپ و انقلابی، متعهد و پایبند به آرمانهای جان باختگان معرفی می نماید و مدعی می شود که می خواهد داد آنها را از بيدادگران باز پس ستاند و این دفتر و دستک عريض و طويل را به این منظور راه اندازی نموده این پاسخ گوئی فریبکارانه را چرا در پیش می گیرد و چنین فریبکاری برای چه کسی قابل هضم می باشد برای من که قابل هضم و قبول نمی توانست باشد و نیست.

**سؤال:** با توجه به این واقعیت که شما با دیدن اهداف و مسیر های نادرست از این برنامه جدا شدید به باور شما چنین فعالیت هائی باید در چه مسیر ها و برای تحقق چه اهدافی پیش برود؟

**پاسخ:** کشتار دهه ۶۰ به خصوص قتل عام ۶۷ یک زخم عمیق اجتماعی است. این کشتار ها عملی جنایتکارانه و کاملاً سیاسی بوده و به نظر من باید جوابی سیاسی و انقلابی بگیرد. صورت مسأله، نه مسأله اعدام یک نفر و یا یک گروه خاص بوده و نه صرفاً فرد خاصی در رژیم چنین تصمیمی گرفته است. کلیت رژیم جمهوری اسلامی تصمیم گرفته و با حمایت رسمی و غیر رسمی امپریالیستها، دست به این عمل جنایتکارانه زده. بنابراین این که ما بیائیم و بگوئیم فلان فرد و یا فلان بخش حاکمیت این جنایت فجیع را مرتکب شده اند اشتباه محض می باشد. واقعیت این است که مسؤولیت

سیاسی و اخلاقی این کشتار به عهده تمام کسانی است که آن روز در قدرت بودند. و چنین برنامه ای باید همه آمرین و عاملین این جنایت یعنی تمامی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را افشاء و محکوم کند. اما شاهد بودیم که هدف از برگزاری دادخواهی در این کارزار آن طوری که مسئولین ایرانی‌اش ادعا می کنند فقط جنبه معنوی و اخلاقی دارد و برای آرام کردن دردهای مردمی است که درد کشیده‌اند. و عزیزانشان را از دست داده‌اند و برای خالی کردن خودشان باید بیایند و فقط سخن بگویند. به نظر من فقط سخن گفتن از دردها و رنجها دادخواهی یک نسل انقلابی کار ساز نیست. دادخواهی مسأله‌ای کاملاً سیاسی است، چرا که زندانی سیاسی، سیاسی‌ترین بخش جامعه می باشد و از همه مهمتر، این یک مسأله طبقاتی است. در حالی که دست اندرکاران این برنامه مشخص تلاش شان این بود که همین خصوصیات را از آن سلب نموده و دور سازند. در حالی که ما در باره کسانی صحبت می کنیم که در مهمترین و بزرگترین جدال بعد از سرنگونی رژیم گذشته یعنی سرکوب انقلاب مردم به دفاع از انقلاب برخاسته بودند. مبارزه و مقاومت دهه ۶۰ یعنی نیروی مدافع انقلاب برای حفظ دست آوردهای انقلاب که جمهوری اسلامی با زور سرنیزه یکی پس از دیگری در حال پس گرفتن آنها از مردم بود ماهیت مبارزه آن دوره را مشخص می کند. جدال انقلاب با ضد انقلاب حاکم و همین باید در هر دادخواهی واقعی با صراحت طرح شود.

اما امروز انسانها در دوره تاریخی بسیار بدی به سر می برند. دوره سلطه کامل امپریالیست ها بر جهان که سعی در نابود کردن تمام دست آوردهای مبارزاتی بشر دارند. دوره رکود جنبشهای انقلابی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه توده های تحت ستم است. و در چنین شرایطی نباید اجازه داد که دشمنان مردم پرچم دادخواهی جانبختگان ما را بر افرازند و برای شهدای ما اشک تمساح بریزند.

**سؤال:** با سپاس فراوان از این که در این گفت و گو شرکت کردید در پایان اگر موردی هست که مایلید به آن اشاره کنید بفرمائید؟

**پاسخ:** ما فریاد خفه شده و خونین زندانیانی هستیم که در دهه ۶۰ به صورت انفرادی و گروهی به جوخه اعدام سپرده شده و یا به دار آویخته شدند و در جای جای وطن در زنجیرمان، به صورت دسته جمعی در گورهای بی نام و نشان به طرز دردناکی به خاک سپرده شدند.

یاران و رفقای ما به خاطر تغییر سرنوشت و بهبود زندگی نسلهای آینده آگاهانه در راه آزادی و سوسیالیسم جان شیرینشان را فدا نمودند. ما قربانی نیستیم و همانگونه که تا امروز هم ساکت ننشسته‌ایم نمی توانیم نظاره گر این باشیم که اشخاصی مانند پیام اخوان‌ها که جزء "صد مرد مؤثر جهان" معرفی شده اند با داشتن عضویت در بنیادهای مالی وابسته به امپریالیستها و در کنار دیگر مدیران و شخصیتهای شناخته شده و نمایندگان هارترین جناحهای سرمایه داری و طراح تحریم ها، جنگها و نقشه‌های راه، علیه مردم زحمتکش کشورهای فقیر و کم زور و برای عزیزان ما اشک تمساح بریزد. پیام اخوان در جلسه ای که در روز شنبه ۸ سپتمبر ۲۰۱۲ در سالون کتابخانه نورت یورک در کانادا - تورنتو برگزار شده در پاسخ به این سؤال که "فکر می کنید که ایران تریبونال به اهدافش دست یافته است" می گوید: "تنها امید من جامعه مدنی است. فضای گفت و گو و پرهیز از خشونت است. فضای حقوق بشر بودن در نظر گرفتن باورهای سیاسی مذهبی، من فکر می کنم بیشتر این جنگ و دعواها مثل همین تهمت ها در میان نسلی است که دیگر دارد از بین می رود. نسل جدید دیدش متفاوت است"

من می پرسم: در حالی که پیام اخوان مرگ نسل من و ما را شادمانه به انتظار نشسته چگونه می تواند از قهرمانان آن نسل دفاع نماید؟ کشتار دهه ۶۰ بالاخص قتل عام ۶۷ توطئه‌ای از پیش طراحی شده توسط حاکمیت جمهوری اسلامی می باشد که نه تنها لکه ننگی بر پیشانی این رژیم بلکه همه آنهایی است که از این رژیم پشتیبانی کردند و یا مصلحت

اندیشه‌های سکوت نمودند. زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ با مقاومت خویش این حقیقت را به اثبات رساندند که سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام قادر نخواهد بود مبارزانی را که کینه عمیق به نظام سرمایه داری و دشمنان آزادی و برابری دارند، درهم بشکنند. همانگونه که چنین ترفند ها و اقداماتی قادر به رسیدن به چنین هدف نامقدسی نخواهند بود. در پایان با ادای احترام به یاد و خاطره هزاران شهید دهه ۶۰، قتل عام ۶۷ و شهیدان سالها و ماهها و روزهای اخیر، در برابر پایداری و مقاومت خانواده‌های داغ‌دیده سر تعظیم فرود می‌آورم.

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۶۳ ، دی ماه [جدی] ۱۳۹۱